

باسمه تعالی

درس خارج نهاییة الحکمة

استاد حجت الاسلام و المسلمین

سید یدالله یزدان پناه

سال سوم (۹۴-۹۵)

تهیه:

جمعی از شاگردان معظمه

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین

❖ خلاصه:

ما در بحث اصالت وجود فصل چهارم، به بررسی ایرادهای اصالت وجود رسیده بودیم و داشتیم بحث می کردیم، به وزن آنچه که علامه طباطبایی بعد از استدلال بر اصالت وجود آمدند و این ایرادها را مطرح کردند.

بیان دو ایراد باقی مانده بر اصالت وجود

جناب علامه طباطبایی ۳ ایراد را در نهایت آورده بودند، - که ما یک ایراد نخست را پیشترها در سال گذشته بررسی کردیم، آدرس هم دادم از جلسه چند و { اینکه } چه جوری گفتم؛- بعد از آن رسیدیم به دو ایراد باقی مانده، که به توفیق الهی یک ایراد یعنی ایراد دوم علامه و ایراد اول بحث ما گفته شد و به پایان رسید، به ایراد دوم از بحث ما و ایراد سوم جناب علامه طباطبایی در نهایت رسیدیم.

❖ بیان ایراد سوم اصالت وجود در نهایت

) بیان اشکال توسط شیخ اشراق

در این ایراد اساساً اشکال اینجوری است، اشکالی که اصل آن را شیخ اشراق مطرح کرده به این شکل است - که قبلاً هم گفتم

اصل آن برای شیخ اشراق است، که صدرا هم به آن اشکال شیخ اشراق پرداخته است - که اگر شما بگویید وجود موجود است، یعنی به نفس ذاته موجود است، بعد انسان موجود است یعنی به وجود انسان موجود است، یک جا به نفس ذاته موجود را باید معنا کنیم، یک جا باید به غیره معنا بکنیم. این دو تا معنا عملاً هست، جناب شیخ اشراق می گوید اگر اینجوری بگویید، لازم می آید مفهوم وجود دو مفهوم بشود، یعنی با مشترک لفظی رو به رو بشویم، و حال آنکه ما می دانیم مشترک معنوی است و یک معنا بیشتر ندارد و آن هم شیء له الوجود است، نه شیء هو الوجود، جناب شیخ اشراق [این را می گفت]، چون می گوید دو معنا ندارد و همه جا به معنای شیء له الوجود است و موجود هم یعنی شیء، اصلاً موجود یعنی شیء له الوجود، حالا که این است در مورد وجود اگر بخواهیم بگوییم وجود موجود است، با تسلسل رو به رو می شویم پس اصلاً چنین چیزی نداریم، پس همان ماهیت در خارج است و متن اصیل است - و آن توضیحاتی که ایشان داده اند - این بیان جناب شیخ اشراق بود.

تغییر بیان اشکال توسط علامه

فرض اشتراک لفظی
موجود مخل در
اثبات اصالت وجود

صدرا هم به همین اشکال پرداخته است و جواب داده است. علامه طباطبایی یک مقدار اشکال را در پایان بحث تغییر داد، ایشان می گوید مشکل آن این است که مفروض حجت شما و مفروض استدلال شما برای اصالت وجود، این بود که وجود مشترک معنوی است، امر مشترک است، این بیان را جناب علامه افروده است؛

جناب صدرا جواب می دهند که علامه هم نظر به آن جواب دارند و در نهایت خیلی خلاصه آوردند، یعنی همان جواب صدرا را در واقع قائل هستند، خیلی خلاصه آوردند که اساساً مفهوم دو تا نیست، و مشترک لفظی نیست، بلکه با یک مفهوم رو به رو هستیم، ولی به حسب مصداق دو تا است که علامه این جواب را می خواهد بدهد، که این بیان از بیانات جناب صدرا است.

❖ بیان صدرا در پاسخ به این ایراد

بیان اول: مفهوم مشتق بسیط است

بساطت مفهوم موجود

صدرا این شکلی مطرح کرده است - در جلسه قبل هم توضیح دادم - دو بیان دارد:

بیان اول او که معمولاً خود اعتقاد او این است، در جاهای دیگر گفته است اعتقاد من این است، که ما در مشتق نیازمند به یک شیء که غیر وصف باشد یا یک مبدأ اشتقاق به اضافه یک ذات یا یک ذات افزوده بر مبدأ اشتقاق این را لازم نداریم، مفهوم مشتق بسیط است، اصل [حرف صدرا این است]؛ و در اینجا نوعاً استدلال های میرسید شریف را می آورد، عمدتاً عرض کردیم این بحث در کجا است؟ به لحاظ بحث های فلسفی داریم این را مطرح می کنیم، اینکه آیا در لغت این گونه هست یا در اطلاق عرفی این گونه است این بحث اصلاً از آن جدا است، که در جای خود آن بحث کردیم چه طوری است. [چنانچه مفهوم مشتق بسیط نباشد] به لحاظ فلسفی با مشکل رو به رو می شویم که جناب میرسید شریف این توضیح را داد که اگر بخواهد این باشد، لازم می آید یک قضیه و یک گزاره ای که امکان خاص دارد، منقلب بشود به ضرورت، یعنی از امکان تبدیل بشود به ضرورت، مثل الانسان ضاحک.

بیان دوم: موجود به معنای ما ثبت له الوجود بالمعنی الاعم

ایشان یک جواب دیگر هم داده است و آن اینکه اگر این باشد [یعنی مفهوم مشتق بسیط نباشد]، لازم می آید آنی که عرض عام هست، در فصل اخذ بشود، مثلاً ما می گوییم ناطق به عنوان فصل است، اگر ناطق به عنوان فصل هست، در آن یک شیء (ناطق: شیء له النطق) در نظر گرفتید، این

شیء را یا باید بگویید جوهر، یا بالآخره یک چیزی باید بگویید از این چیزهایی که به عنوان اصل هست؛ حال اگر آن شیء را جوهر گرفتید، لازمه آن این است که یک عرض عام داشته باشید، که عرض عام در خود آن فصل اخذ شده باشد

آن نوع داخل می شود (که گفتیم بیان حاجی سبزواری هست).

اگر شیء به معنای عام بگیرید، مثل جوهر در نظر بگیرید، لازم می آید عرض عام داخل در فصل بشود؛ ما گفتیم معمولاً اجناس برای فصل عرض عام است نه به عنوان داخل در فصل؛ خب، اگر این باشد آن شیء که معنای عام دارد، مثل جوهر باید داخل بشود در معنای فصل که درست کردیم.

و یا باید بگویید شیء یعنی انسان، که این لازم می آید فصل بشود نوع، با آن توضیحی که حاجی سبزواری داده است؛ طبق این بیان این اشکال و آن اشکال قبلی که گفتیم (انقلاب امکان به ضرورت) پیش می آید که آن اشکال قبلی را جناب میرسید شریف داشت.

■ بیان دوانی در فرق میان عرض و عرضی

مشابه این را جناب دوانی در حواشی بر تجرید در مورد فرق بین عرض و عرضی گفته است، [نظیر] بیاض و ابیض چه فرقی دارند؟ به عبارت دیگر عرض و عرضی چه فرقی دارند، ایشان آنجا گفته است جز به حسب اعتبار به شرط لا و لا بشرط فرقی ندارند، این حرف قشنگی است از یک جهت، یعنی ما به صورت مشتق که به کار می بریم، معمولاً حالت لا بشرطی در نظر می گیریم که بتواند حمل بشود، ولی در عرض چنین چیزی اخذ نشده است، ایشان بیان این است که فرقی این است و صدرا هم استقبال کرده است و خود او هم این بیان را دارد.

صدرا می گوید خب اگر این باشد لازم آن، این است که این مفهوم موجود بسیط باشد، یعنی همان وجود در آن خوابیده است، حالا وجود را بگوییم مثلاً لا بشرط، که بتواند حمل شود؛ مشکلی از این جهت ندارد ولی مفهوم وقتی بسیط شد دیگر ما دنبال شیء له الوجودی که شمای جناب شیخ اشراق دنبال آن می گشتید و بعد می گفتید فللوجود وجود، دیگر نخواهیم گشت.

■ فرق بین انسان موجود و الوجود موجود

بعد می گوید، با این کاری که شما کردید احتیاج نداریم به دنبال شیء له الوجود باشیم ولی بالآخره یک نوع فرق هست، آن فرق چیست؟ بالآخره انسان موجود با الوجود موجود فرق دارد، می گوید بله این فرق به حسب مفهوم نیست، مفهوم که بسیط است، این فرق به حسب مصادیق

اعتبار لا بشرط و بشرط لا
تفاوت عرض و عرضی

اختلاف مصادیق موجود
در عین وحدت و بساطت
مفهومی آن

است، یعنی مصادیق موجود یک جا می شود وجود، یک جا می شود انسان، هر یک از این مصادیق این مفهوم را که نگاه کنید به حسب مصداق بودنشان با هم فرق دارند، بلکه این اشکال ندارد، اما این به خود مفهوم بر نگشت، بلکه به مصداق آن بر گشت، یعنی اختلاف در مصادیق است، اختلاف مصداقی نه اختلاف مفهومی، مفهوم یک مفهوم است. این یک طرح است که جناب صدرا هم نوعاً در جاهای اصلی که خود او مطرح می کند این را مطرح می کند.

▪ پاسخ صدرا با فرض پذیرش عدم بساطت مشتق

موجود یعنی ما ثبت له
الوجود بالمعنی العام

صدرا اینجا یک کار خوبی که کرده است، گفته است شاید کسی بگوید من مبنای شما را قبول ندارم و مفهوم مشتق بسیط نیست، - دقت می کنید؟ - مشتق اصلاً بسیط نیست، من مبنای شما را قبول ندارم، کسی بیاید فرض کنید این حرف را بزند یک تبیینی هم برای خود داشته باشد؛

در اینصورت جناب صدرا در جواب می گوید اگر این باشد، معنای موجود که اینجا به کار می بریم در انسان موجود، و الوجود موجود، هر دو می شود به معنای ما ثبت له الوجود بالمعنی العام، یعنی ما معمولاً در مفاهیم یک معنای عامی را در نظر می گیریم، آن معنای اصلی، در بحث های موجود که ما می کنیم واقعاً می خواهیم بگوییم این هم محقق است و آن هم محقق است، اما نوع تحقق فرق دارد بلکه به حسب مصداق است، اما خود تحقق در آن خوابیده است فلذا می گوییم معنای موجود ما ثبت له الوجود بالمعنی العام می باشد.

گفتیم که صدرا عمدتاً تمایل به سمت مفهوم بسیط دارد - ولی اگر کسی بیاید بگوید مفهوم بسیط نیست، می گوید آقا اصلاً این مفهومی که به کار بردید ما ثبت له الوجود است، آنچه که برای او وجود ثابت است، حالا ما ثبت له الوجود بنفسه یا ما ثبت له الوجود بغيره، فرقی برای او ندارد، یعنی وقتی گفتیم ما ثبت له الوجود بالمعنی العام چه بنفسه و چه بغيره باشد [فرقی ندارد و هر دو موجود است].

خب اگر این را می گویند، این معنا عام است و همه جا را می گیرد.

▪ شواهد صدرا بر مدعای خویش

✓ شاهد اول : واجب الوجود

و بعد برای این مسئله صدرا شاهد می آورد، می گوید در فلسفه ما از این صحبت ها زیاد داریم ، از بوعلی چند تا شاهد می آورد، می گوید در فلسفه خود شما می گویند، جناب بوعلی می گوید، واجب الوجود را هم در مورد حق به کار می بریم و هم واجب الوجود را در مورد ممکناتی که

موجود شدند به کار می بریم، این هم واجب الوجود است و آن هم واجب الوجود است اما آن واجب الوجود است بنفس وجوب آن، این به وجوب دیگری واجب می شود.

✓ شاهد دوم: واحد

یا واحد، می گوئید خدا واحد است، الله تعالی واحد است، واجب تعالی واحد، و ممکنات هم مثل انسان هم واحد، خب به کار می برید اما هر دو را واقعاً به معنای چه؟ یعنی ما ثبت له الوحده، اما حالا کاری نداریم که وحدتی که در مورد حق به کار می بریم عین ذات او است، اما وحدت در مورد انسان غیر ذات او است، می گوید اینها را کار نداریم؛ می گوید از این دست مسائل شما خیلی زیاد دارید به کار می برید؛ صدرا چند تا مثال دیگر جاهای دیگر بیان کرده است.

✓ شاهد سوم: کلی

اقسام کلی و مقسم آن

یکی دیگر از آنها کلی است، کلی را می گوئید یا کلی منطقی است، یا کلی طبیعی است، یا کلی خب شما که می آید ۳ نوع کلی را مطرح می کنید، آن مقسم چه است؟ می گوئیم معنای کلی است، معنای عام از کلی است، که این ۳ تا را در بر می گیرد، بعد خود او هم توضیح می دهد، بعضی از آن ها کلی بنفس است، بعضی ها کلی بغیر است، توضیح می دهد، می گوید ببیند این جوروی زیاد داریم، اصلاً مفهوم عام را که به معنای عام آن را به کار می برید هم [مثل این مثال ها است]؛

▪ توضیح معنای تحقق بالمعنی العام

تحقق بالمعنی الاعم یعنی متحقق به هر نحو از تحقق

خب وقتی شما می گوئید موجود به معنای متحقق به هر نحو از تحقق، خب هر نحو تحقق شد، خواه با تحقق بنفسه خودش باشد، خواه تحقق به غیر باشد، این بیان صدرا هم خیلی عالی است. می خواهم بگویم اگر بر آن مفهوم بسیط اصرار می ورزید، و بعد کسی می گفت آقا من قبول ندارم، می گفت مثل اینکه هنوز ما جوابی نداریم، ما اینجا هم جواب داریم، یعنی فرقی ندارد، این را در فلسفه خیلی داریم موارد اینجوری که یک معنای عام به کار می بریم و مفهوم عام است، بله این مفهوم به حسب این مصداق موجود می شود یعنی بنفس ذاته، الوجود موجود بنفس ذاته، اما به حسب آن مصداق، الانسان موجود بوجود انسان، یا الانسان موجود بغیره، خب اشکال ندارد، می گوید اینها به حسب مصداق پیش آمد و الا به حسب خود مفهوم پیش نیامد.

ما می گوئیم به حسب خارج است، و به حسب مفهوم نیست. همین جور که صدرا الآن می گوید، حق هم با ایشان است، واقع آن اینجوری است، ما وقتی موجود را در مورد ماهیت می گوئیم مثلاً

در انسان موجود ما می خواهیم بگوییم واقعاً یک نوع تحقق را برای آن قبول کردیم یا نمی خواهیم چیزی را قبول کنیم؟!

سؤال: الآن جایی که انسان موجود است یعنی ما صدق علیه الوجود؟

جواب: اشکال ندارد ما صدق علیه الوجود، اصلاً حرفی نیست، ولی اصل آن یک معنایی است که همان را آنجا به کار می بریم و همان را هم برای اینجا به کار می بریم، یعنی چه؟ موجود بالمعنی الاعم، ما ثبت که ولو یک جا می شود عین الوجود، یک جا می شود غیر الوجود، چه مشکل دارد؟ این بیان صدرا است، حالا کسان دیگر چیزی میخواهند بگویند، بگویند، ولی به نظر من این حرف حق است، ما در فلسفه خیلی زیاد داریم، واقع آن هم نمی خواهیم مشترک لفظی بکنیم و حرف بزنییم. مشترک لفظی نمی خواهیم بکنیم خیلی می گوییم خدا واحد است، انسان هم واحد است، واقعاً نمی خواهیم معنای واحد را از آن واحد بودن آن در بیاوریم و چند معنا بکنیم، بلکه یک معنا است و حالا ۱۰ جا به کار می رود، ۱۰ جور به کار می رود، این چه مشکلی دارد؟

یا باید مفهوم را بسیط کنید، به لحاظ آن گره های کوری که از نظر فلسفی داریم، مثل اینکه فصل خودش می شود نوع یا فصل می شود خود عرض عام، با همان توضیحاتی که بود. یا باید آن گره های کور را قبول کرد و معنای آنرا بسیط کرد، بسیط که بکنیم اصلاً دیگر ترکیب شیء له الوجود اصلاً نیست که بخواهد این مشکلات پیش آید؛ یا باید همان بیان دوم را بگوییم، بیان دوم را به نظرم همه فیلسوفان می پذیرند در جای خود، یعنی در جای آن که برسد همه فیلسوفان این را همراهی می کنند، بیان اول را باید با یک دقت هایی توضیح داد و ایشان توضیح می دهد و بعد باید به شرط لا و لا بشرط تحلیل بشود، خیلی باید توضیح داد تا آن حل بشود برای خودش؛ ولی بیان دوم را دیگر همه می پذیرند، عرض می کنم صدرا خودش تمایل به بیان اول دارد و به دلیل همان گره های منطقی و فلسفی که در کار هست دارد این را می گوید، و بعد بحث را لغوی نمی بندد.

شواهدی از آثار صدرا در توضیح هر دو بیان

▪ اسفار ج ۱ ص ۴۱

اجازه بدهید اول من از اسفار بخوانم جلد ۱ ص ۴۱ یک کمی از آن را می خوانم و بقیه را می آیم از مشاعر می خوانم، چون اینجا مطالب را مختصر گفته است و بعد در مشاعر مفصل آن را بحث کرده است.

بعد از اینکه اشکال شیخ اشراق را در ص ۴۱ جلد ۱ اسفار بیان می کند؛ می گوید:

« و بذلك یندفع ما قیل ایضا من أنه اذا اخذ كون الوجود موجودا أنه عبارت عن نفس الوجود فلم یکن حمله علی

الوجود و غیر وجود بمعنی واحد »

« إذ مفهومه فی الأشياء أنه شیء له الوجود و فی نفس الوجود أنه هو الوجود و نحن لا نطلق علی الجميع إلا بمعنی

واحد و إذ ذاک فلا بد من أخذ كون الوجود موجودا كما فی سائر الأشياء و هو أنه شیء له الوجود و یلزم منه أن یکون

للوجود وجود إلى غیر النهایة و عاد الکلام جذعا »

«بذلک یندفع ما قیل » آن قیل حرف شیخ اشراق است

گفتیم که شیخ اشراق این اشکال را از بیان بهمنیار گرفته است.

«و نحن لا نطلق علی الجميع إلا بمعنی واحد» و حال اینکه ما می بینیم وجود را یک معنا به کار

می بریم.

«لأننا نقول هذا الاختلاف بین الأشياء و بین الوجود لیس فی مفهوم الموجود - بل المفهوم واحد عندهم فی الجميع

سواء طابق إطلاقهم عرف اللغویین أم لا و كون الموجود مشتملا علی أمر غیر الوجود أو لم یکن بل یکون محض الوجود

إنما ینشأ من خصوصیات ما صدق علیها لا من نفس مفهوم الوجود و نظیر ذلك ما قاله الشیخ فی الهیات الشفاء»

جواب: «لأننا نقول هذا الاختلاف بین الأشياء و بین الوجود» یعنی به اشیاء می گوییم شیء له

الوجود و به وجود رسیدیم می گوییم نفس الوجود؛ « لیس فی مفهوم الموجود بل المفهوم واحد

عندهم فی الجميع » نزد آقایان فیلسوفان اینجوری است، « سواء طابق إطلاقهم عرف اللغویین أم

لا » خواه در لغت همراهی کند یا نه، لغت، مفهوم وجود را به یک معنا و موجود را به یک معنا به

کار می برد یا نه، آن را کار نداریم، چون الآن بحث ما، بحث وضع و لغت نیست، بحث مفهوم

فلسفی است، « و كون الموجود مشتمل علی امر غیر الوجود او لم یکن بل یکون محض الوجود إنما

ینشأ من خصوصیات ما صدق علیها لا من نفس مفهوم الوجود ».

همین قدر را صدرا گفته است و در ادامه رفته است مطالبی را که جناب بوعلی در مورد واجب

الوجود بیان کرده، آورده است بدین بیان که اشیاء یعنی ممکنات هم می گوییم واجب الوجود

هستند به غیر این، مثال وحدت را آورده است و امثال اینها را آورده است، اینجا دیگر رسیده

است به بیان میرسید شریف، آن را هم آورده است و هیچ توضیحی نداده است که از اینها چه در

می آید؟ اینها چجوری جمع و جور شد؟ اما آنجا [مشاعرا] جمع و جور می کند، بیان میرسید

شریف را آورده است و بعد گفته است بعض اجله متأخرین هم چنین حرفی را زدند، یعنی دوانی

این حرف را زده است و بعد آمده است ایراد گرفته است به جناب شیخ اشراق که خود شما هم می گویند که «النفس و ما فوقها اینیات بحث»، صرف، چه جوری پس شما می گویند بحثه؟ آن بیان را کرده است که خب آن برای خود توضیح دارد.

بحث مشترک معنوی من یادم هست، گفتیم بحث وضع نیست، بحث معنا است یادم هست اینها را توضیح دادم، آن بحث مشترک معنوی بودن وجود را آنجا توضیح دادم. معیار لفظ و وضع نیست، معیار خود مفهوم است، لذا می تواند در لغت هزاران تطور کرده باشد و به اینجا هم برسد مشکل نداریم، ولی در معنایی که الان ما از نظر فلسفی می گوئیم باید ببینیم چه خبر است.

■ مشاعر ص ۲۱ و ۲۲

صدرا اشکال را به همان سبک شیخ اشراق گفته است و آورده است و همان است که عرض کردم از ص ۱۸۴ شرح حکمت اشراق نگاه کنید آنجا آمده است، اما جواب:

«جواب: هذا الاختلاف بين موجودية الأشياء و بين موجودية الوجود ليس يوجب الاختلاف في اطلاق مفهوم الوجود المشتق المشترك بين الجميع، لأنه أما معنى بسيط كما مرّت الإشارة، و أما عبارة عما ثبت له الوجود بالمعنى الأعمّ، سواء كان من باب ثبوت الشيء لنفسه الذي مرجعه عدم انفكاكه عن نفسه، أو من باب ثبوت الغير له، كمفهوم الأبيض و المضاف و غيرهما. فإن مفهوم الأبيض ما له البياض سواء كان عينه أو غيره.»

و التجوز في جزء معنى اللفظ لا ينافي كون اطلاقه بحسب الحقيقة.

و كون الأبيض مشتملا على أمر زائد على البياض إنما لزم من خصوصية بعض الأفراد، لا من نفس المفهوم؛ فكذلك كون الموجود مشتملا على أمر زائد على الوجود - كالمهية - إنما ينشأ من خصوصيات الأفراد الممكنة، لا من نفس المفهوم المشترك

نظير ذلك ما قال الشيخ الرئيس في الهيئات الشفاء «أن واجب الوجود قد يعقل نفس واجب الوجود، كما أن الواحد قد يعقل نفس الواحد؛ و قد يعقل من ذلك أن ماهية ما - انسان أو جوهر آخر - هو واجب الوجود، كما أنه يعقل من الواحد أنه ماء أو انسان، و هو واحد.» قال «ففرق اذا بين ماهية يعرض لها الواحد أو الموجود، و بين الواحد و الموجود من حيث هو واحد و موجود.»

و قال أيضا في التعليقات «اذا سئل: هل الوجود موجود؟

فالجواب أنه موجود بمعنى أن الوجود حقيقته أنه موجود. فإن الوجود هو الموجودية.»

«و لقد أعجبنى كلام السيد الشريف في حواشي المطالع و هو «أن مفهوم الشيء لا يعتبر في مفهوم المشتق كالناطق، و الا لكان العرض العام داخلا في الفصل. و لو اعتبر في المشتق ما صدق عليه الشيء، انقلبت مادة الامكان الخاص ضرورية.»

^۱ (۶) مفهوم الوجود: مفهوم الموجود

فان الشیء الذى له الضحك هو الانسان، وثبوت الشیء لنفسه ضرورى. فذكر الشیء فى تفسیر المشتقات بیان لما رجع الیه الضمیر الذى فیها. « انتهى کلامه.

و هو قریب بما ذكره بعض أجلة المتأخرین فى الحاشیة القدیمة لاثبات اتحاد العرض والعرضی.
فعلم ان مصداق المشتق و ما يطابقه أمر بسیط لیس یجب فیہ ترکیب بین الموصوف و الصفة، و لا الشیء معتبر فی الصفة لا عاماً و لا خاصاً.

« هذا الاختلاف بین موجودیة الاشیاء و بین موجودیة الوجود » در مورد اشیاء می گویم شیء له الوجود، به وجود که رسیدیم می گویم نفس الوجود، « لیس یوجب الاختلاف فی اطلاق مفهوم الوجود المشتق المشترك بین الجمیع » در مفهوم موجود اختلاف وجود ندارد، در خارج اختلاف هست. دو دلیل آورده است که معنا مشترک است:

بیان اول « لأنه/ اما معنی بسیط كما مرت الاشارة » در ص ۱۹ همین بحث را کرده است معنای بسیط را [بحث کرده است]، اما اینجا توضیحی نداد ولی این را در صفحه بعد « ولقد اعجبنی » آورده است، یعنی الآن می خواهیم همین مفهوم بسیط را که ایشان گفت از کلام میر سید شریف را بخوانم:

پس ببینید « لأنه/ اما معنا بسیط » خب به چه دلیل بسیط است؟ این را الآن اینجا دیگر توضیح نداد، کجا آورده است؟ در صفحه ۲۲ آورده است: ادامه آن:

« ولقد اعجبنی کلام السید الشریف » میرسید شریف، « فی حواشی المطالع » ظاهراً صفحه ۱۱ می شود « و هو أن المفهوم الشیء لا یعتبر فی مفهوم المشتق كالناطق » شیء نباید در ناطق اخذ بشود، (این بیان میرسید شریف است) که ناطق مشتق است، « والا لكان العرض العام داخلا فی الفصل »

تحلیل مفهوم ناطق

یعنی ناطق معنایش این است: شیء له النطق، شیء را اگر معنای عام گرفتید، معنای آن یعنی چه؟ یعنی مثل جوهر یا حیوان گرفتید، عرض عام داخل در فصل می شود؛ « والا لكان عرض عام » (چون قرار شد جنس نسبت به فصل عرض عام باشد) « ولو اعتبر فی المشتق ما صدق علیه الشیء » اگر در مشتق عنوان شیء هم خوابیده باشد « انقلبت مادة الامکان الخاص ضروریة » ماده امکان خاص تبدیل می شود به ضروری، آنجایی که می گویم ضاحک، الانسان ضاحک بالامکان الخاص، تبدیل می شود به بالضروره، چون الانسان ضاحک، ضاحک یعنی شیء له الضحك، شیء هم یعنی همان انسان.

«فإن الشيء الذي له الضحك هو الانسان و ثبوت الشيء لنفسه ضروري» ضحك را مثال زده است چون ضحك در غیر انسان فرض کردند که وجود ندارد، مثال ضحك اینجوری است، از این جهت گفتیم آن شیء می شود انسان، - واضح است؟ - خواه شیء خاص باشد و خواه شیء عام باشد؛

«فذكر الشيء في تفسير المشتقات» پس چرا مثلاً در موجود یک شیء در نظر می گیرید؟ این چه است؟ می گوید این به لحاظ لغت است، «بيان لما رجح اليه ضمير الذي فيها» این به لحاظ لغت است، ربطی به بحث های معنایی فلسفی، منطقی ندارد، «انتهی کلامه»

صدار می گوید «و هو قريب بما ذكره بعض اجله المتأخرين في الحاشيه القديمه» یعنی دوانی، در حاشیه قدیمه ای که دارد قریب به همین را بیان می کند (چون ایشان قدیمه و جدیده و اجد، این سه را دارد.) «لأثبات اتحاد العرض والعرضی».

«فعلم» حالا نتیجه چه است؟ «أن مصداق المشتق و ما يطابقه» مثل موجود و هر چه هم که مشتق باشد، مشابه مشتق باشد به هر نحوی که عنوان مشتقی پیدا می کند ولو در لفظ مشتق نمی شود، که مثلاً زید عدل، عدل را می گویند یعنی عادل؛ مشتق و ما يطابقه یعنی مثل عدل [منظور است] که هم از یک جهت ظاهر آن را نگاه می کنی مشتق نیست، ولی ما يطابق المشتق است، چون عدل یعنی عادل بعدالت محضه، - دقت می کنید؟ - عادل در آن خوابیده است.

لذا؛ «فعلم أن مصداق مشتق و ما يطابقه امر بسيط ليس يجب فيه تركيب بين الموصوف و الصفه» یعنی بگویند شیء له این صفة، که آن شیء موصوف است؛ به عبارت دیگر آن، موصوفی که برای او این صفت هست، می گوید اینجوری نه، «و لا الشيء معتبر في الصفه لا عاما و لا خاصا» عاماً مثل آن مثال ناطق که در آن گفتیم مثلاً حیوان یا جوهر خوابیده است، خاصاً آن مثل این مثال ضحك، خواه شیء خاص باشد و خواه شیء عام، می گوید هیچ کدام از اینها نیست، پس نتیجه چه است؟ نتیجه این است که در آن شیء اخذ نشده است، نگویید شیء له الوجود، پس فلوجود وجود و هکذا و يتسلسل که اشکال آن شخص بود؛ پس این مفهوم بسیط است، اگر مفهوم بسیط باشد که اصلاً مشکل نداریم، یک معنا هم دارد، نه دو معنا.

و حالا این بیان جناب صدرا «لأنه إما معنى بسيط و إما عبارة عما ثبت له الوجود بالمعنى الاعم» تعبیر چه کرد؟ نگفت شیء له الوجود، بلکه گفت: ما ثبت له الوجود بالمعنى الاعم، «سواء كان ما بثبوت الشيء لنفسه الذي مرجعه عدم انفكاكه عن نفسه» وقتی منفک از خود نیست، برای خود ثابت است، پس ما ثبت له الوجود؛ به عبارت دیگر الوجود موجود، موجود به معنای ما ثبت له

الوجود بنفسه؛ «*او من باب ثبوت الغیر له*» خواه می خواهد ثبوت به نفس باشد، خواه ثبوت غیر برای او باشد.

بعد مثال اینجوری می زند، ابیض می گوئیم واقعاً بیاض هم ابیض است و جسم هم ابیض است، هر دو ابیض هستند، مضاف می گوئیم، واقعاً خود اضافه هم مضاف است، و آن طرف اضافه هم مضاف است، می گوید اینجور چیزها زیاد داریم، «*کمفهوم الابيض و المضاف و غیرهما*» یعنی جسم هم واقعاً ابیض است و بیاض هم واقعاً ابیض است، اما جسم ابیض است بالبیاض، ولی بیاض ابیض است بنفس ذاته، «*فلین مفهوم الابيض ما له البياض سواء كان عينه او غیره*».

بعد توضیح می دهد «*و التجوز فی جزء معنی اللفظ*» جزء معنی اللفظ چه است؟ معنای لفظ ما ثبت له الوجود است؛ الوجود را جزء که در نظر می گیریم مثلاً نسبت به انسان که در نظر می گیریم مجاز است، ولی آن «*ما ثبت*» که می گوئیم در ما ثبت له الوجود، که معنای عام گرفتید، به تعبیری دیگر صحبت جزء نیست، بلکه مجموع ما ثبت له الوجود را می گوئید این معنا هم بر جسم صادق است، هم بر انسان صادق است، بر اشیاء مادی هم صادق است به همین معنای ما ثبت له الوجود بالمعنی الاعم صادق است.

می گوید «*و التجوز فی جزء المعنی اللفظ لا ینافی کون اطلاقه بحسبه الحقیقه*» اطلاق آن اطلاق حقیقی است، «*و کون الابيض مشتمل علی امر زائد علی البياض إنما لزم من خصوصیت بعض الافراد*» اینکه می گوئیم ابیض است یعنی ما ثبت له البیاض، حالا این که بیاض آیا در بعضی از جاها غیر از آن شیئی است که دارد به آن متصف می شود، آن شیء هم یک نوع زیادت بر آن دارد، می گوید خب اینها به حسب معنا نیست، این به حسب مصداق است؛

«*و کون الابيض مشتمل علی امر زائد علی البياض إنما لزم من خصوصیت بعض الافراد لا من نفس المفهوم*» این همان چیزی است که می گویند اختلاف مصداقی است و علامه طباطبایی در نهایت آن را توضیح داد، «*فکذا لک کون الموجود مشتمل علی امر زائد علی الوجود کالماهیة إنما ینشأ من خصوصیات الافراد الممكن لا من نفس المفهوم المشترک*» خود این مفهوم اینجوری نیست که دو نوع مفهوم باشد، یک نوع مفهوم است، واقعاً همان تحقق در آن خوابیده است، - اینجا معمولاً هم موارد اینجوری می شود یک بار هم گاهی می گوئیم شما به ارتکاز فلسفی خود رجوع کنید، اینجوری می گوئیم، ارتکاز فلسفی اشکال ندارد.

«*نظیر ذلک ما قال الشیخ الرئیس فی الالهیات الشفا*» که «*إن واجب الوجود قد یعقل نفس واجب الوجود*» گاهی می گوئیم واجب الوجود یعنی همان خود واجب الوجود، «*كما أن الواحد قد*

يعقل نفس الواحد « گاهی ما می گوئیم واحد، خود آن شیء، خود آن عین وحدت است، « و قد يعقل من ذلك أن ماهية ما - انسان او جوهر اخر- هو واجب « اینکه می گوئیم انسان واجب الوجود هست، با اینکه می گوئیم واجب تعالی واجب الوجود هست، در واجب الوجود، معنای واجب الوجود فرق ندارد، چه فرق دارد؟ یکی به حسب مصداق عین آن است و یکی غیر از آن است، « كما أنه يعقل من الواحد أنه ماء او انسان » به ماء یا انسان هم می گوئیم واحد، این واحد کجا با آن واحدی که در مورد واجب می گوئیم، « و هو واحد قال ففرق اذا بين ماهيت يعرض له الواحد او الموجود و بين واحد و الموجود من حيث هو واحد و موجود » می گوید پس دو جور می شود گفت، ولی معنای موجود و واحد تغییر نکرد.

▪ مباحثات بوعلی ص ۹۳

اذا سئل هل الوجود موجود و الجواب أنه موجود بمعنى أن الوجود حقيقته أنه موجود فإن الوجود هو الموجودية

بعد صدرا یک بیانی از بوعلی در کتابی دیگر را می آورد، اسم آن را ایشان می گوید تعلیقات، ولی تعلیقات نیست و مباحثات است، « قال ايضا في التعليقات » - بنویسد مباحثات ص ۹۳، دیدم یکی از این آقایان که آمده است تعلیقات را به تعبیر خودشان تحقیق انتقادی کرده است و بررسی کرده است، گفته اصلاً این متن در آنجا نیست، و این را رد کرده است، صدرا نمی دانم چه شده که آن موقعی که این مطالب را از دل مباحثات گرفته است به جای اینکه بنویسد مباحثات نوشته است تعلیقات، همیشه هر جا رسیده است می گوید بوعلی در تعلیقات اینجوری گفته است، [در حالی که] این متن در تعلیقات نیست و در مباحثات است، مباحثات ص ۹۳ - حالا چه است؟ « اذا سئل »

« اذا سئل هل الوجود موجود و الجواب أنه موجود » بله وجود موجود است، « موجود بمعنى أن الوجود حقيقته أنه موجود » وجود حقیقت آن چه است؟ أنه موجود است، « فإن الوجود هو الموجودية » نه اینکه له الموجودیه، - واضح است؟ - بلکه هو الموجودیه، [یعنی وجود خودش عین موجودیت است] این بیانی است که ایشان دارد.

▪ تعلیقات بر حکمت اشراق ص ۱۵۲

« الحق أن مفهوم الابيض من حيث هو ابيض لا يعتبر فيه شيء غير البياض بل هو نفس البياض لا شيء داخل فيه البياض و كذا قياس الناطق وغيره من المشتقات و في حواشي المطالع « و في حواشي التجريد الابيض اذا اخذ لا بشرط شيء فهو عرضي و اذا اخذ بشرط لا شيء فهو العرض القابل للجوهر فكما أن طبيعه الذاتی جنس و ماده باعتبارین.

و ملخص الکلام أن مفهوم الابيض مثلاً ما له البياض مطلقاً سواء كان عين البياض او معروضه

أن مفهوم الابيض مثلاً ما له البياض مطلقاً سواء كان عين البياض او معروض و هذا كمفهوم الكلي الصادق على

المنطقي والطبيعي والعقلي»

(در این متن بیان جناب دوانی هم آمده است)

«الحق» یعنی نظر صدرا، اینکه گفتم نظر صدرا کلاً این است که مفهوم مشتق، در آن ترکیب نیست، بسیط است، «الحق أن مفهوم الابيض من حيث هو ابيض لا يعتبر فيه شيء غير البياض بل هو نفس البياض لا شيء داخل فيه البياض»؛ «و كذا قياس الناطق و غيره من المشتقات» این حرف را اینجا زده است، در اسفار جلد ۲ هم نگاه کنید ایشان تعبیر همین جوری کرده است، جلد ۲ اسفار که تعبیر کرده بود بسیط است؛ یعنی می خواهم بگویم نظر صدرا اینجوری است؛

ص ۱۵۲ شرح حکمت اشراق؛ بحث مغالطات است، مغالطات شیخ اشراق هم خیلی مفصل است، ذیل ما قد يقع الغلط لقله المبالاة بالحیثیات، ذیل این عنوان، ایشان انواع مغالطات را بحث کرده است، این بحث مغالطات کتاب شیخ اشراق خیلی مفید است ولی به صورتی که بخواهد تیتیر جداگانه بخواهد نیست و یک سره نوشته است.

خب اینجا که آورده است این تعبیر را کرده است و بعد می گوید خب، «و فی حواشی المطالع» بیان میرسید شریف آورده است که ما خواندیم و دیگر نمی خوانم «و فی حواشی التجريد: الابيض اذا اخذ لا بشرط شيء فهو عرضي» یعنی لا بشرط، «و اذا اخذ بشرط لا شيء فهو العرض القابل للجوهر» - واضح است دارد چه می کند؟ - «فكما أن طبيعته الذاتى جنس و ماده باعتبارين» جناب صدرا، می گوید ببینید آقایان فلاسفه اضافه ی حقیقی و اضافه غیر حقیقی هر دو را می گویند اضافه، و واقعاً اضافه است، آن هم اضافه است، خب الآن آنجایی که طرف اضافه هست، این اضافه در آن صادق است، مضاف بر آن صادق است.

بعد مثال کلی را همین جا زده است که خود شما رجوع می کنید.

«و ملخص الکلام أن مفهوم الابيض مثلاً ما له البياض مطلقاً سواء كان عين البياض او معروضه» این کاری که اینجا کرده است یعنی عملاً دو تا بیان آن نکرده است، یک بیان کرده است، - دقت می کنید؟ - آنجا گفتیم دو بیان است، یکی گفت چه؟ ما ثبت له الوجود بالمعنى العام، یا مفهوم بسیط است، دو تا کردیم، آن دو تا کردن به خاطر جواب شیخ اشراق است دقت کنید، اما اینجا الآن یک سره کرده است، «أن مفهوم الابيض مثلاً ما له البياض مطلقاً سواء كان عين البياض او

معروض « آن، هر چه باشد مشکلی نداریم، » و هذا كمفهوم الكلى الصادق على المنطقى و الطبيعى و العلقى « رجوع كنيد.

ما به توفيق الهی این اشکال را هم مطرح کردیم، حالا بیان علامه را هم حالا من باید یک توضیحی بدهم دو تا نکته مانده است:

بیان علامه طباطبایی در نهاییه الحکمه

یندفع عنه ایضا ما اورد علیه أنه لو كان الوجود موجودا بذاته و الماهیه موجوده بغيره الذى هو الوجود كان مفهوم الوجود مشترکا بین ما هو بنفسه و ما بغيره فلم يتم مفروض الحجه من أن الوجود أن فيه خلطا بين المفهوم و المصدق و الاختلاف المذكور مصداقى لا مفهومی

ما فقط یک بیان علامه طباطبایی را حالا با هم بخوانیم که این را درست بکنم، ما دیروز این قسمت آن اشکال را خواندیم، ولی اجازه بدهید یک قسمتی از آن را باز دوباره بخوانم بد نیست:

« یندفع عنه ایضا ما اورد علیه » اشکال سوم علامه است که ما به عنوان اشکال دوم می گوئیم، « أنه لو كان الوجود موجودا بذاته » اگر وجود بگوئید چه؟ موجود بالذات است، « و الماهیه موجوده بغيره » این ماهیت موجود بغيرها است، « الذى هو الوجود » اگر این باشد پس ما با دو مفهوم رو به رو هستیم، « كان مفهوم الوجود مشترکا » اگر لفظ مفهوم را نگه می دارید، اینجوری معنا کنید « كان مفهوم الوجود مشترکا »، مفهوم وجود بین دو مفهوم مشترک است، یعنی می شود مشترک لفظی، ولی لفظ مفهوم را نگه داشتیم، دقت کنید چه عرض می کنم، مفهوم وجود مشترکا « بین ما هو بنفسه و ما بغيره » اینجوری معنا کنید، البته بهتر بود که لفظ مفهوم را نیاورند - که قبلاً توضیح دادم - « فلم يتم مفروض الحجه من أن الوجود » که اینها را خواندیم.

حالا « وجه الاندفاع » که « أن فيه خلطا بين المفهوم و المصدق » بین مفهوم و مصداق خلط شده است، یعنی مفهوم دو تا نشد.

به حسب اینکه یک جا وجود بود و یک جا الانسان بود، موجود دو معنا پیدا کرد، و الا به حسب خودش همان موجود هست، همه جا می خواهیم بگوئیم آقا این هست، مثل ابیض، سفیدی را ما می خواهیم درست بکنیم، سفیدی، دارای سفیدی است، هر چه باشد، ولو بگوئید خود سفیدی دارای سفیدی است و خواه [بگوئید مثلاً جسم دارای سفیدی است]، از این جهت فرقی ندارد، بین مفهوم و مصداق خلط شده است، مفهوم یکی است، به حسب مصداق با هم فرق دارند، « و الاختلاف المذكور مصداقى لا مفهومی » این را توضیح دادیم.

منشأ اشکال اشتراک
لفظی خلط مفهوم و
مصداق است

■ اشکال به بعضی حواشی نهاییه

برخی از سروران در حواشی خود این مسئله را که خواستند توضیح بدهند به این شکل گفتند گفتند مفهوم موجود یکسان است، یکی است، فقط چیزی که هست وقتی به وجود نسبت می دهید، اسناد، اسناد حقیقی است، ولی وقتی به ماهیت نسبت می دهید اسناد مجازی است، در اسناد فرق دارد، و الا اصل مفهوم یکسان است، این بیان را کردند، بسیار خوب، بعد از آن مثال زدند به جری الماء و جری المیزاب، که جری الماء و جری المیزاب، در هر دو مثال جری یک معنا دارد، فقط این جری به ماء می خورد، می گوئیم این اسناد حقیقی است، وقتی به میزاب می خورد می گوئیم این اسناد مجازی است؛

عرض من این است که، گرچه در تطبیقی که می خواستند بکنند همیشه سعی کردند بگویند این به حسب مصداق است، اسناد به حسب مصداق است، و مفهوم یکی است، این را توضیح دادند؛ ولی به نظر من یک کمی باید مواظب باشیم جری الماء و اینها برای فضای اطلاق عرفی است، گرچه همین جری الماء را ایشان سعی کرده است تطبیق مصداقی بدهد، ولی باید دقت داشت که این بحث های اطلاق عرفی چیز دیگری است، اینجا بحث اطلاق عرفی نیست، بحث سر مفهوم است، و مفهوم واحد را که درست کردیم باید تلاش بکنیم این را تثبیت بکنیم، یا باید با راه صدرا را طی کنیم، مثل ما ثبت له الوجود بالمعنی الاعم، یا مفهوم بسیط، و امثال اینها استفاده بشود.

لذا راه را باید باز کرد و به نظر من راه باز است، بهترین توضیح صدرا همین است، ما ثبت له الوجود، شما در فلسفه خیلی دارید، وحدت به انواع معانی وحدت، یک معنای حقیقی دارید و معانی جزئی، وقتی وحدت عددیه شد، یک نوع معنی وحدت پیدا می کند، ولی اصل معنای آن که یکی است، شما وحدت را دارید در همه جا یک جور به کار می برید، واقعاً می خواهید بگوئید وحدت است، نه اینکه که فقط یک لفظ وحدت مشترک داریم، واقعاً توحید، حقیقت توحید در همه جایی هست، حالا توحید عددی است، یک جا توحید مثلاً می بینید توحید حقه حقیقیه است، و الا اصل توحید که در همه جا یکسان است؛ اینجا هم اصل تحقق که یکسان است، اصل موجودیت، یکسان است، چیزی که فرق دارد به حسب [مصداق است]، و این هم به نظر من هر کس به ارتکاز خودش رجوع کند کافی است، همان بحثی که ما آنجا در بحث مشترک معنوی کردیم در بحث ارتکاز، ارتکاز معنایی، نه ارتکاز به لحاظ لغت و اینها؛ خب این به پایان رسید به توفیق الهی.

) آدرس اشکال های بر اصالت وجود در آثار صدرا

من بحث های بعدی را نگاه کردم ، تمام بحث های بعدی را که نگاه کردم حدود ۹ تا اشکال است، آدرس ها را می دهم و دیگر وقت نگیریم:

۱. از ص ۳۹ شروع می شود تا ص ۴۴، اینجا ۴ تا اشکال گفته شد، ۳ تا اشکال همین هایی بود که گفتیم، همین هایی که علامه طباطبایی داشت، یک اشکال چهارمی مطرح شد که ثبوت شیء لشیء فرع مثبت له هست، این شد ۴ تا اشکال، که ما این ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت مثبت له ، یادم هست بحث مفصل کردیم، ایستادیم حتی طرح نظر نهایی صدرا در یک رساله آمده بود و همه را آوردیم، این بحث گفته شده است، یعنی این اشکال دیگر اصلاً احتیاج نیست ما به آن پردازیم، اشکال را گفتیم و جواب آن هم دادیم، این شد ۴ تا اشکال؛

۲. بعد جناب صدرا ادامه بحث را برده است صفحه ۵۴ همین جلد ۱ اسفار، « اشکالات و تفصیلات » تا ص ۶۳؛ نگاه کردم اینجا هم حدوداً ۵ تا اشکال آمده است، ۴ تا اشکال این اول آمده است، ۵ تا اشکال هم آنجا آمده است. من نگاه کردم برخی از اینها را بعینه پرداختیم و برخی دیگر از اینها -یکی الی دو تا است - هم دیدم جواب باز همان جواب هایی است که قبلاً دادیم، هیچ چیز جدیدی در آن روی نمی دهد، یعنی خود سروران بخوانند می توانند، مثلاً ما گفتیم آقا رابطه وجود و ماهیت رابطه اتحادی است، نه رابطه تعلقی، عین هم هستند در خارج، لذا اصلاً دو تا نیست تا این مشکل مثلاً پیش بیاید، خب ما این را قبلاً گفتیم، دیگر احتیاج نیست؛ لذا از این ۹ تا اشکال ۲ تا اشکال بود که احتیاج داشت بحث کنیم کردیم. یک اشکال هم که قبلاً بحث کردیم، یکی الی دو تا از اشکال های اینجا را هم ما قبلاً گفتیم توضیح دادیم، دو تا اشکال هست که من نگاه کردم دیدم که ما به آن نپرداختیم، ولی احتیاج نیست، یعنی سروران خودشان که رجوع کنند کافی است؛

۳. صدرا همین را در مشاعر در همین بحث هایی که داشتیم از این ۹ اشکال ۸ اشکال را اینجا آورده است، نهمین اشکال همان اشکال ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت مثبت له است که برای این اشکال اصلاً یک مشعر دیگری عنوان قرار داده است المشعر الخامس فی کیفیه اتصاف الماهیه بالوجود.

از صفحه ۱۸ تا صفحه ۲۷، یعنی سطر اول ۲۷، تمام این ۸ اشکال است، نگاه کردم ۸ تا اشکال است، ۸ تا اشکال همان ۳ تا اشکالی است که تا به حال خواندیم و جواب دادیم، دو تا اشکال، ۲ الی ۳ تا اشکال دیگر هم همان هایی بود که جواب دادیم و یکی الی دو تا مانده است که همان است، یعنی عیناً همان چیزهایی است که در اسفار وجود دارد و فرقی ندارد؛

چیزی که هست در اسفار ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت مثبت له است را به عنوان یک اشکال مطرح کرد و پاسخ آن را داده است، ولی اینجا آن را گرفته است و جدا کرده است به اسم مشعر خامس آورده است، یعنی عملاً آن ۹ اشکال آنجا تبدیل شده است به ۸ اشکال اینجا به اضافه مشعر خامس، چیز زیادی ندارد، یعنی ما هم اکثر اینها را خواندیم. همه آن را خواندیم، یکی الی دو تا که مانده است هیچ چیز نیست یعنی جواب ها همان جواب های گذشته است، چیز جدیدی روی نمی دهد، لذا ما به همین مقدار اکتفا می کنیم، این بحث را به پایان می بریم، انشاء الله از فردا دو تا مطلب مانده است که علامه گفتند و اینکه مورد شیخ اشراق در اصالت ماهیت چه کرده است و اینکه دوانی چه کرده است. این دو تا را که بخوانیم متن های علامه به پایان می رسد، خیال ما هم جمع می شود که آنچه که از نهاییه بود همه را خواندیم، خیال ما جمع است جز بحث نفس الامر، که بحث نفس الامر را شروع کنیم البته با یکی الی دو تا کاری دیگری که نمی دانم مانده است و باید انجام بدهیم.

و السلام علیکم و رحمه الله.